



C

4127651

136

Usūl-i-ibrāhīm Shāhī.

(elements of the theory of jurisprudence).

130

March 1 - 1881 - 1882  
(Journal of the Library of Congress)

Lucknow  
22.5.27.

9

*[Faint, mostly illegible handwritten text in Urdu or Persian script, possibly a letter or document.]*

دعویٰ

بسم الله الرحمن الرحيم

چندی که اصول محکم آن با حکام احکام عام ایزدی احکام کرده و وقوع مشایخه آن با شمار آثار احسان خدا  
است شما پذیرد حضرت خداوند پاک زاهد و منزله آراسته را که انداز ظاهر بی که تغییر مخصوص کمال ادبی پایا  
که عقل در اشکال و اجال خفیات جلال او سر کردن که حقیقت او هیچ و کنایت بیان پذیرد و هیچ تاویل  
مجاز اینکسانی در وضوح نیک و عبارت از دلالت اشارت کلام او قاصد و فکرت در احصاء مقتضیات احکام  
وصلوات متواز و تقیبات متوازه هر سوید را که بشن سینه و سیر حصینه مشهور است و اخبار و احادیث شمایلی  
احادیث از ادق ضمایلی او بر زبان کافه نام مذکور شده بی قیاس و دعای استوار اساس صحابه که ام و تابعین  
را که با اتفاق جهان و اجماع کیهان بی معارضه دافعی و منیا قضا مدافع آثار مشتمله ایشان قدوه انجام  
ایمان کامله ایشان محمد دین اسلام است و هر کافه علماء دین رحمته الله علیهم اجمعین میگوید اضعف بندگان بود که  
متعالی شهابت محمد ز اولی زاد الله فیما مضی و عصمه غمانته بر حکم آنکه ما در شاه دین دار شهریار شیخ  
از ائمه شایخ فائقان عالی رای جامع مناقب دین و دنیا رافع مراتب ادنی و ایزدی ناصر اعظام علم هدی ناشده آیات  
قانع معابد اصنام بانی مبنای اسلام ملاذ ملک و ملت پناه دین و دولت برگزیده حضرت اله السلطان الاعظم  
ابراهیم شاه و آید الله سلطنه و ابد مملکت ایزدش یار و یجت یار یاد دین و سرش همیشه ره  
بر خیزد و ایزد کار برد جهان بی توقف همیشه یاد شرح را شعاع سازنده و در کافه امور علوم و عقاید حقه کار و  
ارباب علم و تقوی این تراجم و مصاحبت اصحاب کسوفی در عهد مایون او علم و هنر و بیخ یافته در وقت میمون  
دوین رونق و ابراهیم کوفه و دین ناقب با نوانه علوم مایل و فکر صاحبان اضعاف شمایلی را شامل

روی بیادرد ملک دست در نهی که رای ندارد از او است و مجله نایده خاص که آن نوع جهان <sup>مختومی</sup> کامل است  
در عمومی پایان است تمام قایده علم که دایره نماید که قوت ابدان است مافایده که قوت ارواح است جمع کرده  
بنا حشره قایق اصناف علوم میباشد و در تحقیق حقایق ابداع فنون اهتمام مینماید <sup>مختومی</sup> جمیع امور فقه که صنعت رجال و  
علم اختیار است طبع فیاض او مالوف ترست و ذکر کامل او در لطایف این فن مشغوف ترست داعی درگاه <sup>عالمین</sup> اجتهاد  
شما کوی حضرت آسبانه که مخصوص بواجب خسر و از و در اجماع بادشانه است برای اتحاف آن جناب میاید بتالیف  
شکری <sup>مختومی</sup> بامور <sup>مختومی</sup> شایبی در اصطلاحات علم اصول فقه با انعام احکام بر وجه اتقان و احکام مرتب است که در اندیشه  
بجزرت علمای <sup>مختومی</sup> سینه سینه در تعبیر احکام و شرح است عبارت پارسی <sup>مختومی</sup> برگزیده تا کافه مسلمان  
و نفع گیرند از وضوح بیان بوی بریند شوند سخن که بر حق کوی چه نمیراند چه برانی لا اله  
علاهی الا هو و بکل طایفه بوسی ابدان را از کی بدین جهت که اصول فقه چهار است کتاب سنت اجماع قیاس کتاب  
سنت قرآن را و آن است چهار قسم بوضوح تعلق دارد خاص عام مشترک ماقول آنچه بوسی است  
ی یکی معنی اگر جانی است که در زمین ندارد عام است و اگر جز آنست خاص است و آنچه موضوع برای زیادت  
منی است مشترک است و چون بعضی معانی مشترک باین طرز همان پذیرد ماقول گویند نظایر هر چهار قسم است  
ملقات بتر بعضی با نفس ثلثه است و لفظ مطلق عام است لفظ ثلثه خاص است لفظ فرد و مشترک است همان  
من و ظهر بعد از تاویل بحیض نزدیک امام اعظم ابو سفیر رحمه الله و بطور نزدیک امام شافعی رحمه الله ماقول است  
شافعی رحمه الله و باین طرز داشته است و عدده مطلق است بطور میگوید چون طلاق در حال حیض مکره است  
علی در احکام آنست که بطریق سنت کنند برائیه طلاق در وسط طهر است و چون آن قدر را حسب دارند مجموع  
طهر چیزی باشد و ثلثه که خاص است از برای هر فرد موضوع بود معنی او باطل که در دو این معنی پذیرد که دلیل

امام شافعی رحمه الله است که در کمال معنی طهارت و لفظ و اندک است که عدد آن شده در مذکر است بتا  
در تائید بتا پس اگر مراد از حیضها بودی و حیضها مؤن است باینست که است و کفنی جواب گویم که بدین  
قیاس لغوی خاص که تلبی که فعل است مذکر می توان گفت زیرا که چیز این معوم معلوم نشسته چیزی دیگر را محتمل  
چنانکه واحد مؤنینه و ذکر دلتنه نیز مقتضی معنی خود باشد عام و نوع است یکی را که از او همه مراد باشد  
از اعمام غیر مخصوص البعض گویند چون آن الله علی کلین قدر زیرا که از قدرت خدا استعجاب چیز خارج نیست  
دوم آنکه بعضی از او مراد و مخصوص شود و آن اعمام مخصوص البعض گویند چون اقلوا المشرکین که از وی  
و زمان و کدگان و چهار ماندگان بدلی دیگر بر آن آمده اند خاص و عام غیر مخصوص البعض قطع است  
و عام مخصوص البعض ظنی است مشترک حکم او توقف است تا آنکه بدلی یکی معنی او راجع آید ارادت و معنی  
روایت چهار قسم بیان تعلق دارد ظاهر نفس مفسر حکم هر کلامی که معنی او ظاهر باشد باعتبار ظهور معنی ظاهر  
و اگر معنی او مقصور در حکم باشد نفس گویند و اگر با آن معنی چیزی ذکر کنند که از احتمال تاویل و تخصیص مانده از معنی  
گویند و اگر چنان باشد که منسوخ شدن او را نباشد حکم خوانند نظیر چهار قسم مذکور در این آیه است **فصل**  
کلمه ای چون این آیه ظاهر است در وجود طایفه نفس است و در معنی هر آدم مفسرند که کلمه ای چون در وجود کل طایفه  
یکبار یک حکم است در معنی خویش زیرا که خبر شایع است و در خبر شایع است در اینها شد این هر چهار قسم قطعی است تقاضا  
بیان این آن نزدیک معارضه ظاهر شود حکم بر مفسر و نفس بر ظاهر راجع آید چهار قسم خدا این چهار قسم  
ظنی شکل مجمل است به هر کلامی که مراد او ظاهر نباشد که خفایا و عبارض پسند نمی گویند حکم او طبعی از او  
خواست چنانچه السارق و السارق فاقطوا اید بمانی است در حق طار و نباش که با معنی سارق تر  
دارند و این از اساق میگویند بعد آن طلب که در نظر هر شد که جنایت طار را یکی است که از بندار عبارض نیست  
می برد سارق عبارض خواب یا غیبت در وی یا نبوت حکم سارق بر طبق او یا باشد و نباش در معنی هر عبارض  
نیز که هر که از خبر باشد و حق هر کامل ندارد حکم مرده در وی جاری نشده و اگر خفایا از جهت احتمال معانی



باشد اگر حال بعض معانی آن تا بل ممکن است مشکل گویند و حکم او طلب معانی موجب تا در تغییر مراد است چنانچه در آیه  
تو از من نرفته از جهت آنکه شیشه از نوره نباشد معنی ظاهر درست نیاید طلب معانی دیگر واجب است لفظ مشکل کت تا بل  
معلوم شد که مراد از نوبائی است صاف همچو شیشه سپید همچو نوره و اگر چنان باشد که تا بل فهم نشود محتاج بیان تکلیف باشد  
مجلس کونین چنانچه اقبوا الصلوة و اتوا الزکوة و حکم او توقف و انتظار بسیار تکلیف است با اعتقاد حقیقت مراد اگر اینها  
نباشد مترقی خوانند چنانچه در آن مقطعات چون الم و ال و مانند آن و حکم او آنست که طلب فهم نکنند و اعتقاد کند  
آنچه مراد خدا تعالی است حق است چهار قسم است بمجال تعلق دارد حقیقت مجاز صریح کنایه لفظ که استعمال کرده شود اگر  
مراد از وی معنی وضع است یعنی معنی که آن لفظ را وضع برای آن معنی وضع کرده است حقیقت گویند و اگر مراد غیر معنی وضعی است  
که یا وضع وضعی اتصال دارد مجاز گویند چنانچه لایا کل من هذه النخلة لفظ یا کل حقیقت است زیرا که مراد از وی حقیقت  
اکل است نخله مجاز است مراد میوه است و اگر معنی بکثره استعمال در وضع شده صریح خوانند و اگر محتاج سوئی تر نباشد  
کنایه گویند چنانچه انت طانی انت از الفاظ کنایه است طانی در معنی طلاق صریح است حقیقت و مجاز است کنایه  
جمع نشود دستور اگر کسی سو کند خود لای وضع قدمی در اطلاق حقیقت وضع قدم یا بی نماد است و سو در آمدن و اگر معنی  
قدم گویند بر سبیل مجاز است و هر دو نوع در سو کند در می آید و آن جمع میان حقیقت و مجاز است و حقیقت در اطلاق بر سبیل  
است سراسری را که در وی بجاریه و گراما سراسری اطلاق بر سبیل مجاز گویند و در وی بصورت همه در سو کند در می آید این  
تیر جمع میان حقیقت و مجاز است جواب از وضع قدم مطلق در آمدن هر چونکه باشد و از اطلاق سراسری است  
بر وجهی که مراد است حقیقت در ضمن مجاز در آمدن و این را عموم مجاز گویند جمع میان حقیقت و مجاز سوال اگر کسی گویند  
علی ان اصوم و حقیقت او نذر است و اگر نیت سو کند نذر باشد هم سو کند و این جمع میان حقیقت و مجاز است  
جواب این کلام بصیغه خود نذر است یعنی صیغه او مفرغ نیت برای نذر نذر یا بحاجت فعل صیغه است و ای فعل  
مقتضی است در ترمیم ترک اگر آن نیز صیغه ثبوت سو کند است و ترمیم صیغه در شرع سو کند پس سو کند لازم حقیقت است ثبوت  
و نذر آن جهت است که لای حقیقت او است نه بطریق جمع میان حقیقت و مجاز حقیقت را ترک ندهند مگر بقرینه این صیغه است  
ذلات حرف یعنی تعارف مردم بر ترک حقیقت باشد چنانچه کسی سو کند خورد لای شتر می باشد در حرف سرگوشه که بر تراک  
خاست فهم نشود در سو کند در نیاید دلالت محذوف کلام یعنی چون محذوف حکم حقیقت صیغه باشد چنانچه لایا کل  
در حقیقت در آن صیغه صیغه برای خوردن نیت محذوف خوردن میوه که در دلالت بیان کلام یعنی دلالت لفظ دیگر که در کلام  
است چنانچه مسلمانی حویله را گویند نذر آن کنند زحلا نیز حقیقت او موجب امان است ذلالت آن است و حلا از وی  
توسیع شده نه امانه و دلالت نفس لفظ چنانچه کسی به کل ملکیت موصوفه میگردد از او میگویند زیرا که اطلاق که  
در لفظ ملک است مقتضی آنست که کامل واقع شود در حکایت ملک آنقت است از آنکه موی را در وی ملک تصرف نیست

تعلق

3

و دلالت حال خارج مسافر می آید که کسی گوید اشتراک حال اولاد کند مراد او کوشش است  
یا برهان کوشش نام را متداول نیست و اگر لفظ در معنی حقیقی استعمال کرده میشود معنی مجازی او متعارف  
یعنی هم اولاد هم معنی حقیقی اشتراک کسی گویند خوردن آب با کل من جمله الحظ معنی حقیقی خوردن من کوشش  
و معنی مجازی خوردن نان گویند و استعمال او برای هر دو مستی آمده است اما هم مستی نان بیشتر است چه اگر کسی  
در خانه بخواند گویند خوردن نان گویند و در اینجا نیز در بیشتر استعمال او درین صورت اختلاف است نزدیک امام اعظم  
حقیقت راجح است بر ادعای گویند بنیان صانع شود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله مجاز متعارف اگر مان  
گویند خوردن صانع شود و در مجاز نزدیک امام اعظم صحت لفظ باید نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله صحت حکم اگر کسی  
غلام خود را که از دست دارد در بنی گویند نزدیک امام اعظم رحمه الله چون لفظ او درست است مجاز از قرینت شود غلام از آن  
د نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله این کلام بونست از آن جهت که حکم صیقل امکان ندارد مجاز بر وی بنی شود  
سواء صیقل جری التیور و زید باشد امکان ندارد که کلام در مکان را در مکان امکان روانی ندارد و زید که آن است  
بیشتر تواند بود مع ذلک محقق قلا و مجاز و است جواب این از باب مجاز بود است و صحت حکم نزدیک امام ابو یوسف و امام  
محمد رحمهما الله در مجاز ترکیبی شرط است نه در مجاز سوا از بنی اسد و بنی ابی هر دو جمله اند میان ایشان چه فرق است  
که بنی ابی را مجاز ترکیبی گویند و بنی اسد را مجاز مؤدب جواب در زید اسد اتصال میان اسد و بنی است ترکیب فعلی زیاد  
مجاز مؤدب باشد در بنی ابی اتصال این با قرینت نیست از سوی مالک است و اگر نفس خود موجب قرینت نیست  
سواء اگر بنده خود را گوید اعتقک قبل از خلق این کلام نزدیک امام اعظم رحمه الله نیز لغویت مجاز بر وی بنی میشود  
اگر چه لفظ درست دارد جواب حقیقت بنی ابی در محل علم درست نیست از جهت آنکه غلام در عمر بزرگی است و اگر کسی  
بزرگ بودی محرم خودی درین صورت اختلاف است اما در صورتی که حقیقت در هیچ صورت امکان پذیر نیست با اتفاق لغویت  
اعتقک قبل از خلق ازین بنی است و حکم صحیح آنست که محتاج بیان نیست ازین بنی است و حکم صحیح آنست که محتاج بیان نیست با اتفاق لغویت  
باید لال خلق دارد عبارت نفس اشارت نفس دلالت نفس اقتضا نفس استلال کلام او حکم از وقت مؤدب است  
استلال عبارت او نفس گویند و اگر بکار نه حکم عبارت نفس بقصد ثابت شود که استلال با اشارت نفس گویند اگر کسی  
بعلت لغویت که محتاج سوئی اجتهاد چند نیست استلال بدالالت نفس گویند چنانچه فلا قول لیا ایت قرینت است  
گفتن مراد و پدر را عبارت است و تعلق حق این از بنی ابی با اشارت و حرفت هر دو است بدالالت زیرا که هر که  
از لیل لغویت این کلام بشود فهم کند که علت حرفت بنی ابی است و در بنی در ضرب تمام بیشتر است و از این لغویت  
که بی سبقت از معنی کلام درست نیاید اقتضا نفس گویند چنانچه قتر بر بنی از او کردن برده بی ملک از او گذشته است  
نیست ملک و بدین نفس با اقتضا ثابت شود این چهار قسم قطع است میان ایشان تفاوت در عارضه ظاهر شود  
بر اشارت اشارت بدالالت دلالت و اقتضا راجح آید جز این چهار قسم است شکات فاسده است چنانچه امام شافعی

حکم الذکوة است عدم شرط موجب مشروط است تا در آمدن در سر ای در آن دخلت الله از قانت طالق موجب عدم طلاق  
است و نزدیک علمای اجماع الله شرط بر عدم شرط بر عدم ایضا است بحدیث هنوز موجود نیست عدم او از جهت عدم شرط  
است و عدم وصف در چیزی که صوفی است بصفة چون تفریق مومنه همین حکم دارد و نزدیک بعضی تخصیص با علم این  
حکم که صفت نیست چون زید و رجل موجب تخصیص است اگر کویند جا و وصله از زید که غیر مرد نباشد است و اگر نه تخصیص  
ناید بود و نزدیک علمای اجماع الله موجب تخصیص نیست بحدیث از کوی نمی غیر نیاید که بحدیث  
تخصیص آن باشد چنانکه تخصیص در آیات و محل جابحات بیان و مانند آن گفته اند و اگر زید موجود نباشد و غیر زید باشد و این نیست  
چنانچه ایام شافعی رحمه الله گفته است چون در حکمی در نفس او شود یکی مطلق و دوم مقید مطلق را حبل برتید کنند اگر در دو حادثه باشد  
نفاذ رقبته در کفاره سوگند مطلق و اخذ است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است  
سوگند او نیز رقبته و در کفاره قتل مقید با بیان است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است  
نفاذ با بیان کرد و نزدیک علمای اجماع مطلق و مقید اگر در دو حادثه باشد چون کفاره قتل و کفاره عین یا در دو حکم باشد چون  
فقی میام کفارات ظهار که مقید است با بیان است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است  
مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است و در نفاذی مطلق است  
و علیه السلام او را عن کل حر و عبید و قوله علیه السلام او را عن کل حر و عبید من المسلمین مطلق را بر اطلاق دارد و در نفاذی مطلق است  
تید کنند و اگر در یک حکم حادثه باشد مطلق را حبل برتید کنند چنانچه در روزه کفاره عین کتاب مطلق است و در نفاذی مطلق است  
نم لم یجد فیما ثلثة ایام و در روزه ایام مسود رضی الله عنه فیما ثلثة ایام متابعات آمده است و این واره در نفاذی مطلق است  
مطلق را حبل برتید کند و متابع در روزه کفاره عین شرط کنند زیرا که حکم واحد در حادثه واحد چون دو بیام در  
باره عین محتمل اطلاق و مقید نباشد و چنانچه بعضی گفته اند که لفظ عام که در کفاره عین است یا سوال سیانی تخصیص  
شد بر ظاهر عموم جاری بود اگر چه زاید بر قدر جواب بود بر نفاذی مطلق عام در صورت زیادت بر قدر جواب است و در نفاذی مطلق است  
ام ابتدای جاری بر عموم است چنانچه یکی دیگر را کوی فعل نفاذی او کوی و الله لا اتخذی الیوم چون الیوم زیادتی در  
موی بطعامی که بخوردن آن خوانده شده است نشود چنانچه بعضی گفته اند عطف جمله بر جمله دیگر بود موجب است و در نفاذی مطلق است  
حکم از آنچه عطف نیست جهت جامع نباشد چنانچه کوی بیرون از الزکوة را بر ایتمو الصلوة عطف کرد و نماز کوچک است  
ست زکوة نیز واجب بود بر قول صحیح این تمسک صحیح نیست زیرا که جمله تا ما را زان ردی که جمله تا ما است ملازم است و در نفاذی مطلق است  
ست و ما است مطلق و معطوف علیه بوجهی از وجهه باید نه باشد اگر در حکم و میان صلوة و زکوة ما است در نفاذی مطلق است  
در نفاذی مطلق است اگر در حکم جابحات نیست میان این اصول فقه در هر یکی از بیست قسم مذکور بحث  
چهار چیز جاریست معانی اصلاحت آن اقسام چون توفیق خاص عام و جزآن و معانی لغویه اسماء آن چون انوار در نفاذی مطلق است

4  
استفهام

خصوصاً در مثال در مجامع و مانند آن و اطعام آن چون قطعه بودن در خاص عام وظنی بودن در اول دعاء مخصوص  
جز آن و ترتیب میان ایشان یعنی شناختن وقت هر یکی چون رجحان نفسی بر ظاهر و عبارات بر اشارت و مانند آن  
این چهار در نسبت قسم مذکور بیشتر حاصل شود . امری که در همیشه افضل بر طریق فائز است  
مخاطب است و موجب است و بعضی ابرام است که بین میان وجود است و آن مقتضی تکرار است و تکرار  
عبادات چون نماز و روزه بکار آید است زیرا اولاً ما موریه بر دو نوع است اولی تسلیم عین واجب الیه است  
قضای نفسی است و این در سبب دوزخ است و مطالبه قضاء نفسی است سوا از نفس اولی است و در  
در غیر وقت چگونه نیست شود جواب بدلائل زیرا که هر که نفس او باشد و بداند که علت مطالبه وقت نفس  
بود این بایست پس لازم آید که مطالبه بعد خروج وقت نیز بایست باشد اولاً آنرا است کامل چون اداء نماز بجا  
قاصر چون اداء نماز بجا است و شباهت قضا چون اداء لایقی بعد فراغ امام لایقی است که اول نماز یا امام در باب  
آوردن یا بدخل او بعد فراغ امام است از جهت بقا وقت نماز است به قضا است از جهت فوت شدن وقت اداء امام  
که اولاً در آن وقت التزام کرده بود قضا نیز انواع است قضا بمنزله معنوی چون قضا روزه روزه و قضا بمنزله  
معنوی چون قضا روزه بقدریه و قضا بمنزله ادوی چون قضا بکیرات بکیرات که کثیره بنیام دارد از جهت آنکه کثیره  
فزونیه در رکوع راست میباشد در ریافت رکوع با امام در یافتن قیام است و این در حق مقتدیست اما امام قادر است  
که سر از رکوع بردارد و بکیرات در حق قیام محض آید بعد بکیرات باز رکوع کند مقتدی برین صورت قادر نیست بجز  
در رکوع بجا آرد که این بعضی شروح سوا از باب است که امام را نیز این نوع جایز نباشد زیرا که رکوع نفسی است و بکیرات  
واجب نفسی است از جهت اجراء نیست جوئب علی است که امام سر از رکوع بردارد و چیزی از قواکب بخواند و چون  
آوردت نفسی است آن نیز از نفس واقع شود نفسی است از جهت نفسی است و این نوع ممکن باشد در وقت  
بر اداء محض ثابت شود قضا را انبوه سوا گفته اند اگر دعای قنوت فراموش کند در رکوع یا آرد باز که در دعای قنوت  
خواند و این نفسی است از جهت واجب جواب درین مسئله در دو آیه است بر دایمی باز کرد و بر دایمی باز کرد  
نیست و چون در مسئله دور آید بود محتمل باشد فلذا آن تمنع سوا از آنکه در قعه ایتره که نفسی است بجز تلاوت سابقه که  
واجب است یا آرد بجز هی آرد و قعه نفسی کند و آن نیز نفسی است از جهت واجب جواب قعه ایتره نفسی  
است از آن روی که ایتره است نه از آن روی که قعه است و ایتره بودن او مستوفیست اگر چیزی که موجب اداء قعه  
سابق است بیارد مستوفی کرد و اگر بفرج بفرج ایتره باشد نفسی است او مستوفیست نفسی است از جهت سجده نفسی  
نفسی است واجب بود و نیز ما موریه از جهت صفت حسن انواع است حسن لینه چون ایماز نماز و ملحق حسن لینه  
چون زکوة و روزه و حج و حسن لینه چون وضو از جهت نماز و سعی از جهت نماز و جهاد از جهت اعلاء دین و از جهت وقت

وقت دو نوعست موقت یعنی متعلق بوقتی که نوبات آن ادا و نجات شود چنانچه نماز روزی که اولی وقت نماز است  
از ادا و فاضل ماند و غیره نامور به از جنس او دردی بخند وقت روز چهارم است که از ادا و فاضل ماند و جزو یک روز  
در وی نگیرد و وقت شکل است بجهتی طرف است یعنی اشهرح از اعمال حج فاضل ماند و بجهتی معیار است که چنانچه در وی نگیرد  
در وقت خلاف آنست چون رکوع و صدقه فطره مانند آن حکم او نزدیک امام کرنی رحمة الله است که بر قول لازم نمود  
بزرگیک محکم رحمة الله تأخیر و است و اگر از عرفوت شود بزرگیک که در سوال او چون تا آخر عمره جایز باشد در تأخیر  
مقرر نبود لغت شدن و این مؤرخ باید که بزحاکر شود جواب عمره در غیر وقت همی وقت در وقت است چنانچه  
در بنا و موقت از صیغ وقت تمام است در تا آخر غیر موقت تا هنگام فوت شدن از عمر نیز آید و در وی بجهتی لغت صیغه لا  
تفعل بر طین استعلام نیز از قسم خاص است حقیقت بیخ مبنی است و آن دو نوعست فخر شریکی که وجود او موقوف  
بشرع است چون نماز روزی که در صبح و مانند آن و فخر شریکی که وجود او موقوف بر شرع است چون زنا و شرب  
رکعت مانند آن سوال او در دو نوع موقوف بر شرع نیست چه در زنا و شرب چه در نماز و در نماز  
مکی است وجود او موقوف بر شرع است و احکام هر دو نوع برود و شرب موقوف چنانچه حکم نماز  
روزه که فرض است و حکم بیح که ایجاب است بی شرع معلوم نمی شود چنانکه زنا و شرب حکم شرعی است بی شرع معلوم نمود  
میان ایشان با اعتبار وجود زنا میشود با اعتبار احکام شرعی که در حکم آید جواب افکار شرعی چنانچه زنا و شرب  
و کذب قیام در کتب و سجود اما که مانند آن پیدا معلوم است و در ایشان موقوف برود و شرع است احکام  
ایشان موقوف بر شرع است و افکار شرعی چون نماز روزی که مانند آن بسیار مجمله بود بیان آن شرع شود  
وجود محلی شرعی بی بیان شرعی ممکن باشد و اصل آنست که چون فعلی متعلق نمی شود اگر کسی بی شرع یعنی باطل چون  
زنا و شرب چه در شرعی است بیح لغوه بود میان او شرع ماند چون روزی که بنده است خود عبادت است بیح از  
و صفی اعراض از صفات خدای است عدد مثل و بیح در وقت نداشتند از جهت ذات خود فعلی مشروع است و او  
از جهت مجاوره ترک سخی سوخته است مگر آنکه دلیل قائم شود که از اصل بیرون آرند چون و طایف از قسم اول  
نکاح بجز کواکن و بیح جز از قسم دوم سوال که الفتح در قسم بعینه است در افعال حسی یا لکی الفتح شده در افعال  
شرعی چون قابل کمال الفتح شده چنانچه امام شافعی رحمه الله گفته جواب فعلی شرعی مشروع بود اگر کسی بیح بعینه ثابت  
مشروع مانند شرع مشروع شود نصفه مشرعیته مقدور ماند نمی عاجز آید سوال مشرعیته حکم بود بزرگ  
حکم اصل فعل که بیان شرع معلوم شده مقدور کند غیر مقدور چگونه شود نمی عاجز چگونه آید جواب فخر شری  
مجمول بود بیان او جز در ضمن حکم مشرعیته نشده در ضمن صورت در احوال و جماله مانده زیرا که مقیدی بیان  
مقیدی دیگر شود و آنچه نماند مقدور باشد نمی عاجز آید و اگر کسی هم از آن بیخند باشد که در ضمن مشرعیته بیان شده  
بقا و مشرعیته باور و در وی لازم آید چنانچه علی است رحمة الله  
صرف معانی بیان خاص و حقیقت

و جز آن تعلق دارند و بعضی احکام شرع بر آن منافی است و بعضی مواز است و بعضی حروف که استعمال آن  
بیشتر است در قلم اند و بعضی عطف و او برای مطلق جمع بیشتر شرط تعلق است و ترتیب است فایز برای ترتیب و صلح برای  
تراخی و انفسال اگر کسی زود را گوید آن کلمت زید او عوداً فانت طالق شرط وقوع طلاق سخن کردن با این  
دو کس علی الاطلاق باشد خواه با هر دو یکبار گوید خواه بترتیبی که فایز شرط وقوع طلاق اتصال تکلم با دو کس  
نخستین باشد اگر تویم دوم کند یا یا غیر کند یا تراخی حالت نشود و اگر هم بیاید شرط وقوع طلاق تراخی و انفسال  
تکلم دوم در نخستین باشد اگر تویم دوم کند یا یا غیر کند یا وصل حالت نشود بل برای احوال از حکم سابق است چنانچه  
که بدان تکلم کرده است چنانچه گوید لفلان علی الف بل الفان و هزار لازم آید که گوید بمزار او و تلک نگردد بر سوا  
اگر زن موقوفه را که بیدارت طالق و اصدقه بل شتین هر سه طلاق واقع شود و این منافی احوال است بواجب بل  
برای احوال است لکن طلاق چون واقع شود قابلیت رجوع و احوال ندارد احوال او از طلاق بود نمیکند لکن برای  
اثبات چیزی است که از بی سابق و هم نمی آید و از آن است که ای خوانند چنانکه با جا زید لکن مرد چون از آن  
آمدن زید بکسی نماند و مرد بکس عمر و کفتم برای اثبات را او برای کسی از دو چیز یا بیشتر باشد چنانچه کس  
اطعام عمیره مساکین من او سوا ما قطعون اهلکم او کسوم او حجر بر رفته و چون عطف متعذر باشد و غایت عمل بود  
او بیعتی نمی شود چنانچه و الله لا اذ دل بده الدار او اذ دل بده الدار یعنی حتی اذ دل بده الدار که درین ترکیب در  
نیست از آنکه معطوف و معطوف علیه در نمی و اثبات اختلاف دارند اگر عطف بر مثنی دارند معطوف نیز مثنی شود  
و او مثبت است و اگر عطف بر مثنی لا اذ دل دارند فعل مثبت بی توان تا بگوید و لا تا بگوید و او است موافق بود و آن  
از جهت نخورد اینست حتی برای غایت راست بخورالی و استعمال کرده شود بولی تدبیر بعضی امور خیر و بر وجه  
چنانچه قدم الحاح حتی المشاة یعنی آمدند چنان تا آنکه بیادگان نیز آمدند و در وقت برای الصاق است چنانچه  
ان بنوا یا مو الکعبه برای الزام است چون که علی الف از است بزود درین من برای تعیین است اگر گوید خدی مانی  
بعضی مل تواند گفت که استند نتواند الی برای اثبات است چنانچه تموا الصیام الی الی و این را غایت است  
گویند که با بعد الی در ما قبله و اظلم است غایت کفای باشد چنانچه و آید بکلی المراض فی برای خردت اگر گوید  
عصبت ثوبانی منبیل جاده با منبیل لازم بود در وقت شرط آن برای تعلیق چیزی بجز است چنانچه ان طالق  
فانت طالق تحقق وجود شرط در آخر جزو از جمله بایدستی برای وقت مثبت در سلسله مذکوره که بجای آن می  
استعمال کنند بجز در سکوت طلاق واقع شود زیرا که وقتی یافته شد که در آن طلاق نمکنه شرط وجود دارد و در آن اختلاف  
است زید یک کو بیان در شرط حکم آن زود یک بعد از یک می  
مستند است که در باب کتبات آن رفته و وقت مخصوصی او قسم است متواتر شد و خبر واحد متواتر است  
گویند که آنرا از عهد سابق بر علیه السلام تا زمان توان قدر در طلق روایت کنند که موافقت این نبود در وقت  
همچو اخبار بعد در کتبات و مقدار زکوة و این موجب علم قطع ضرورت و مشهور چیزی است که در قرن اول و بعد از آن

6

و در قرآن دوم یا سوم در حد تو از رسید و تا زمان تو هم بدین صفت شد هیچ بشر شرط دخول در تحلیل شوهر دوم بود طلاق حلال  
 موجب علم طایفه است ای آرام دل و جز این دو نوع خبر واحد است و آن ظنی است و عمل بر آن واجب است بشرط آنکه مخفی آن قرآن  
 و حدیث مشهور نباشد و عمل صحیح بر خلاف آن بود و بر خلاف حدیث مشهور بود اگر روایت غیر قویست مخالف قیاس کمال بود و بشرط  
 آنکه راوی موثوق بعقل و ضبط و اکرام و عدالت باشد در ارسال یعنی ترک ذکر روایانی که واسطه اند میان راوی و میان پیغمبر  
 علیه السلام چون راوی معتد است زبان نمیکند و این از اسناد یعنی از ذکر را بیان است از است چه ارسال گفته شده است و سخن او  
 لایق با مقامی است بی حقیقت نبود چنانچه اسناد او با آنکه ارسال مبنی بر ذکر حدیث و مبنی بر تحمل عمده است و در اسناد  
 کما آنست که راوی را اشتباه است که عمده بر دیگر می نهد و اگر خبر واحد مخالف کتاب است توفیق می یابد چنانچه خبر فاقه لاصول  
 الا بافتحه الکتاب مخالف اطلاق فاقه و اوله است من التواتر اقتضاه توفیق کردند مطلق و آده فرض کنند بکار کتاب و فاقه  
 فاقه واجب است بحدیث و اگر توفیق ممکن نبود عمل بکتاب کند بجز عمل نکند چنانچه در خبر آمده است که بنی علیه السلام را از کتب بپوشید  
 بر آن نام خدای عز و جل کرده اند بر سینه نرفت کلوه فان سینه التوفیق قلب کل امری یعنی بخورید و از آنرا که ذکر حدیث است  
 در دل هر دو مسلم است این خبر معارض است موعوم آیه و لا تأکلوا مما لم یذکرکم الله علیه یعنی بخورید از آنچه نام خدای تعالی بر آن ذکر  
 کرده نشده است و توفیق ممکن نیست زیرا که در صورت ترک سینه از جهت آنکه نسیان قدر است جعل ثابت است اگر در صورت  
 ترک سینه بخورید از آنکه در کتاب حکمی مانند تحلیلی نفس آید سوالی که گویند حکم ذیایح کار در نفس خواهد شد تعظیم نفس است  
 اند جواب است در حدیث ذیایح کار عدم تفسیر وجود تفسیر است اگر در ذیایح کار باشد لغظلم نیز که اسلم را در کتاب  
 فایده مانند ذیایح کار است و در هر معارضه توفیق اصل است و اگر توفیق ممکن نباشد ترجیح دهند  
 ترجیح فرستند بر آنی اگر فی جنبه بر دلیل بود چون خبر تفسیق بودن سوهر نیزه حکایت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در  
 خیابان کافه بر خیزنده بودن او زیرا که بنده بودن او بدلیل ثابت شده و آزادی او بدلیل سماع حکایت از او روایت شده  
 و آنچه ثابت بدلیل است راجع است بر آنچه ثابت بدلیل بود تا اگر فی جنبه ثابت بدلیل بود معارض اثبات باشد چنانچه ترجیح  
 وضعی اند و نه این بجای روایت کرده است که بخبر علیه السلام محم بود و آن خبر نامی است و این نوعی ثابت بدلیل معاینه بنده محم  
 است و بر تفسیر اصروایت کرده است از احرام پروان آمده بود و این خبر مثبت است اثبات عارض میکند از آنکه باقی  
 روایات معارض علیه السلام در آن زمان در حل اصلا بود و در اخبار معارض شد و ترجیح بود راوی که در روایت این  
 خبر رضی الله عنه بر روایت بریدین اصح که در ضبط و اتقان در مرتبه این بجای نیست ترجیح دادند و اگر ترجیح ممکن نباشد و  
 میان دو آیه است عمل است کنند و اگر میان دو حدیث است عمل با قوال صحابا کنند و اگر میان اقوال صحابا است عمل بنیاس  
 کنند و اگر میان دو قیاس است مجتهد بر کدام قیاس که دل او که او ای دهد عمل کنند و اگر دلیل نیابد که بدان عمل کند عمل  
 بهتمی است و تفسیر اصول لازم آید یعنی هر چه را بر اصل خود بدارد چنانچه آنی که شخصی رده حارس است چون دلایل طهاره و  
 نجاست از احادیث و اقوال صحابه و قیاس متعارف می شود و ترجیح دست نداده کنند آب پاک باشد بر اصل خود و دردی  
 که آن آب را استعنا کند محرم ماند بر اصل خود و اخبار صحابه علیه السلام جز زلت چهار قسم است بیایح محبت

تفسیر

واجب فرض است که از این چهار فرضی بنا علی السلام شود و بدان جهت استماع کنند و اگر چه ندانند بر احوال و احوال  
و نزدیک نام مشافعی است که الله به خوب واقع شود و وحی در وقت ظاهر باطن ظاهر است یکی اگر بر زبان  
در حق شود بعد از آن است که او نوشته است یا زنده شدن علم ضروری در دل او و در آنکه با اشاره نوشته باشد  
بی تکلم بود بلکه الهام شود و از آنکه الهام بود بر آن جهت است لایزال از حدی است و الهام بود بر آن جهت است  
احتمال دارد که بیطایه باشد و با وجود احتمال محتمل شود و وحی باطن قیاس سخن بر آن است بعد از انتظار وحی اگر خطا  
بود بنسب خطا شود و توجیه خطا و این در حدی است بر آن که شد قول صحیح است چون بکتاب نیست ثابت شود  
و از آن نیکو یا بیخبر ثابت نشود و شریعت ما باشد و خود صحابه نیز معقول است بر وجهی از سخن بر آن که ثابت شود  
در هر معقول در غیر صورت اجتماع عمل علماء را بحکم الله مختلف است و ادم بشاخی روح الله تقلید صحابی اصلا و واجب بود  
بیان سخن نوشت بیان تقدیر که احتمال مجاز و تفصیل در کند چنانچه جاز و بیخبر و صحیح الایمان  
بمعین و بیان تفسیر یعنی بیان بهم چنانکه رأیت عینا جاز و این در دو متصل و منفصل تواند بود و بیان تفسیر یعنی  
آنچه تفسیر موجب کند چون شرط چنانچه انت طالق آن دخلت الدار استثناء چنانچه لیلان علی فتره الا و احوا و غیره یعنی  
و ایدیک الی المذاتی و این بیان متصل است منفصل بود سوالات از مستثنی منه و معنی الحقیقت مراد باشد که احوا و غیره  
غایت تناقض بود و اگر مجاز مراد باشد باید در اعداد در آن مجاز و اینست استثناء و این باشد و اگر صحیح مراد نیست لفظ  
نه حقیقت باشد نه مجاز و این روا نیست جواب هر کلامی که بعد از بیان تغییر ذکر کند حکم او و وقت و او بمنزله است  
که هنوز بیان نگردد و همین معنی است که گفته اند الاستثناء تکلم بالبقای بعد الشیاء و لفظی که بدان تکلم کرده و این  
بپوشیده حقیقت باشد نه مجاز سوالات تکلم ببقای بعد از استثناء از وجه و وقت کلام است جواب تکلم حکمی است چون  
خبر مستر و بیان ضرورت و زمان و زمان و متصور تکلم حکمی است پس عبارت نفس حکمی باشد و هم از آن جهت در نزد  
در کلام لا اله الا الله نمی بخیزد ای بجناده گفته و اثبات یا اشارت سوالات اگر لفظ الا الله که اثبات است یا اشارت  
باشد معقول نباشد و بخوبی آن از ایدیک گفته اند و بدل معقول باشد سخن حاجت دوی مخالف نشود جواب لفظ الله  
بدان در عبارتی است که لفظ است و آن در حکم لفظ است و اثبات یا اشارت است بر نسبت عبارتی که در لفظ  
است و در حکم لفظ است که سخن حاجت دوی مخالف بخوبی آن نباشد و بیانی بدیل است و آن منفصل است متصل  
بود و شرط او اتصال جمله امکان اعتقاد است و نزدیک معقول جمله امکان فعل و آن انواع است لفظی تلاوت  
و حکم و لفظ تلاوت است حکم و لفظ وصف چنانچه تفسیر مطلق و لفظ کتاب کتاب است نسبت به نسبت و مختلف و نزدیک  
امامان نیز در حدی است کتاب نسبت و اینست و نزدیک جمهور علماء و جمیع اجماع نامعین بود و اگر چنانچه اجماع نامعین بود  
و جمله آن کنند که آن اجماع را ادای است او نسخ است نه اجماع و شرط نسخ است که منسوخ می شود نزدیک است و بیانی  
وقت بود و اخبار نباشد و اگر استخفاف لازم آید و بیان ضرورت یعنی بیان سکوت چنانچه سکوت صاحب شرح است  
سخن نزدیک مشایخ کلامی بیان اباحت است و سکوت موی نزدیک معاینه خرید و زنده بیان اذن است و این ساری



بسیار است که از او شرح بیان داشته اند

اجماع اتفاق اهل علم است بر حکم و تصریح کلی یا تصریح بعضی در کتب سابقین

و گفت از این امری و منقح معتبر نیست و اگر قصد برای واجتهدا تعلق دارد اتفاق نمیدان باید و بعضی اجماع را مخصوص صاحبان  
 بعضی بگویند این بیخبر علیه السلام و بعضی باطل است و بعضی عدم اختلاف سابق شرط گویند قول صحیح است که اجماع بر هر امری تحت است  
 در اختلاف سابق باشد و گفتن اقوی اجماع صحیح است بر هر امری که اجماع از آن اجماع است و بعضی بگویند بعد از آن اجماع  
 حکمی که در آن از صاحبان نبی بود بعد از آن اجماع متاخران بر یکی از اول صاحبان اجماعی که منقول شود بطریق تواتر حکم او  
 است و در اختلافات غیر اجماع است بر استماع قولی دیگر و بعضی گویند که در صحیح است در غیر صحیح است  
 آنکه قیاس است بر کردن فرجه است با اصل بطلان غیرت که کما در زمین و اعمی را قیاس گویند در ذمی برای حکم مانی بطلان عدم مجاز  
 از استناد است یکی آنکه حکم غیر معقول نباشد چون سگ شستن و وضو بستن در نماز و در آنکه حکم عقلی دیگر مخصوص باشد و چون  
 اول که برای خود که مخصوص است بر حدیثی از حدیث است که است حدیثی است که مخصوص بدو بود و در حدیث آن است و عوار  
 ف غیر طهارت کفاره را بر نفس خود و عیال خود در حق آنرا که بر نفس خود و عیال خود در حق آنرا که بر نفس خود و عیال خود  
 شد یعنی بنام و نزد یک امام شافعی رحمه الله قیاس در حکم لغوی را است چنانکه استات بهم در لو اظمت بعثت و است  
 محل حرام و اسم خوردن بر است بعثت و سید بن عقل و نزدیک علماء ما هم الله یجیبین قیاس و است چنانکه در  
 حکم این اصل جاریند که طهارت ذمی را بر طهارت مسلم قیاس کنند و این است در طهارت مسلم منتهی است بکفاره و طهارت کفار غیر  
 منتهی است از آنکه کفاره عباده است و کما در از جمله حدیث است که فرغ نظر اصل باشد از منتهی است که قیاس در نظر  
 موجب بر بیان روایت زیرا چه عذر خطا در وقت عدل ایشان است که فرغ یعنی در آن وقت که در وقت عدل است  
 این دفع از وقت غیر رفته بر رفته که از ای شرط نموده بودن قیاس کنند و فرقی از آنکه حکم اصل ثابت نباشد  
 قیاس است آنکه بعد از قیاس حکم اصل تغییر نیزد و چون تغییر است شدن حکم در حکمی دیگر که از اول قیاس است هم از این  
 قبل گویند یکی گویند واجب شده قال علیه السلام فی اربعین شاة شاة قیمت گویند از عین گویند جمیع آنکه برای  
 ال منوم است قیاس کردن حکم خاص و موجب عین گویند بود حق غیر عین گویند متعلق بود بعد از قیاس عین گویند  
 متعلق مانند واجب این تغییر بدلات است زیرا که هر چه این نص فهم کند بدانند که مقصود دفع حاجت فقیر است و است  
 ای دفع حاجت فقیر صاحبان است عقلی منور و افق دلالت نصی شده سو آن چون حکم بدلات نصی نایب است عقلی برای  
 کردن جواب عقلی است که در حکم دیگر ثابت میشود و آن است که مال زکوة اگر چه حدیث است و فقیر را باندای محض حق  
 است میگرد و لیکن از این جهت که مال مقوم است صلاحت آن دارد که بدو اتمین سوی او صرف کنند و ملک او گویند  
 در اذن تصرف مطلقا که باشد بطریق اکل میت در وقت مجتهد که اباحت اکل شد ملک بود و مال از دلالت نصی  
 حور آن صلاحت نیز فهم میشود زیرا که مقصود دفع حاجت فقیر است و دفع حاجت فقیر تعدیه و دفع حاجت فقیر است و آن  
 دلیل شود و واجب دفع حاجت فقیر واجب غنی است بدلات نصی با و را ادوا قیمة و بدل کردن واجب است آنچه فقیر حاجت دارد  
 است برای دفع حاجت فقیر همان کافی است از دلالت مذکور لازم آید که فقیر را نیز بچنین شبهه قیاسی صلاحت مذکور

Handwritten marginal notes on the left side of the page.

Handwritten marginal notes at the bottom left of the page.

در حدیث

در حق فواید تحلیل مذکور ثابت شد بدلائل نقلی ثابت شده بود استحسان یعنی نیکو بدین معنی که برخلاف قیاس است  
 چهار نوع است استحسان قیاسی چون طهاره پس خورده بر مذکان درنده چون باز و جرح و جراحت قیاسی بر مقتضای آن  
 از آنچه لعاب اینان بلیه است استحسان قیاسی یعنی مقتضای طهارت است از آن که بر مذکان مذکور این نوع می خورد است  
 و استحسان با توجیهی که هیچ مورد است قیاس مقتضی آن بود که در انباشته مستحسن شد یا اثری بر علیه السلام من اسلمه  
 فی کله معلوم و وزن معلوم است و استحسان با جرح چون زید که کالای که بر زنده آن است و این است که در حدیث  
 موزه و فعلی و مانند آن که از آن استصفا که میزدان جسمه که هیچ مورد است قیاس مقتضی عدم جواز بود مستحسن یا جرح شد  
 بصورت چون طهارت جاه قیاس مقتضی آن بود که جاه چون کسی است یا کسی شود زیرا که کل در دیوار است  
 و پاک شدن او ممکن نیست طهارت مستحسن بصورت شد این هر سه نوع از این راجع اند بر قیاس ظاهر و مستحسن یا  
 نیز با راجع است که در چند صورت که قیاس ظاهر بر استحسان قیاسی راجع شد چنانچه در جواز رکوع بیت سجده  
 گفته اند که قیاس مقتضی جواز است از آنکه رکوع نماز صلا است برای نواضع و نسی استیکار در حق لغت کما را هیچ مورد استحسان  
 موجب است جواز است از آنکه رکوع در سجده و حقیقت مختلفه اند یکی بجای دیگری نه ایستد چنانچه رکوع و سجده نماز و لیکن  
 قیاسی که در اثری قوی دارد از آنکه سجده تلاوت قرینه بر سجده است مقصود از رکوع و تلاوت است بکنان است و رکوع نماز  
 درین نوع بر آنند بخلاف رکوع در خارج صلوة که قرب نیست بر حصول این مقصود بشود بجای سجده تلاوت نه ایستد  
 قیاس انواع است قول موجب علت یعنی قول کردن علت و حکم که خصم ذکر کرده باقی داشتن اشتراط چنانچه خصم گوید و در نماز  
 و محلیان فرض است بی تعیین بر آن انباشته شود و در قضا و جواب گویم همچنین است تعیین می باید یک تعیین  
 جهت است صاحب است تعیین دیگر حاجت نیست و محال است چنانچه گوید علت صریحه عید فطر است پس مردن در وقت  
 عید فطر ساقط شود جواب گویم لاسی که علت او فطر است بلکه راست است و آن بیعت نماید پس صده که محال است  
 و ضعیفین بیان آن که علت است حکم نیست چنانچه خصم گوید اسلام می از زن و شوهر موجود است است ایجا از آن  
 جواب گویم این علم ملا نیست زیرا که اسلام عامه سقوط است راجع نباشد مناقضه یعنی بیان مختلف فکر از علم چنانچه  
 گوید وضو طهارت است بی ثبوت نباشد آنچه گویم جواب این علت مقوف است یعنی ثبوت که طهاره است و این شرط نیست  
 معارضه یعنی بیان قیاسی دیگر که مخالف قیاس معلل است چنانچه گوید مسرک است در وضو تشکیک است پس هیچ عقل  
 معارضه کنیم که مسرک برای تخفیف است تثلیث است نباشد آنچه مسرک موزه و چون معارضه متوجه شود در حق او تفریح است  
 بیان قوه تا تفریح چنانچه در استحسان قیاسی گفته و بقوه ثبات یکی در حکم بر بست دیگر چنانچه در مسرک گویم  
 که مسرک در تخفیف ثابت است از رکنیت در تثلیث یعنی ارکان صلوة را تثلیث نیست و هر جا که مسرک است تخفیف  
 در وجه بکفره امور یعنی بکفره می طلعه مذبح درین قسم است خاسته اسکالی که با اوله مذکوره ثابت میشود چهار نوع است  
 حقوق الله تعالی مخالفت چون نماز و روزه و حقوق العباد و مخالفت چون زمان مانع کند و حقوق العباد باطله  
 چون صدق و صحت و روحی باطله حق بعد چون قضای و حقوق الله تعالی است نوع است عبادات خالصه

خاتمه

ایمان و نماز و روزه و حج و عقوبات کامله چون خداوند و عقوبت قاصه چون خود شدن از میرات بقول مورث  
و در دایره میان عبادت و عقوبت چون کفارت و عبادت با یغی مؤنه آن صدقه بطرست و مؤنه با یغی عبادت و آن مؤنه  
مؤنه با یغی عقوبت و آن خراج است و حقی قائم بنفسه که تعلق بفرع ندارد چون غنیمت و معدن و تحقیقات احکام چهارند  
بیب علت شرط علامت سبب حقیقی است که تعلق سویی حکم بشود میان آن و میان حکم علی متمسک باشد که مصنف شوی  
بیب نبود اگر کس از اینها بگذرد و بسیر در اب چیزی تلف شود تا وان بر آید و گذشته آید زیرا که سیر در اب مصنف سویی  
نادره و او گذشته است را بدان و کثیر به معنی در هیچ علت است و اگر در اب از خدا رانده و کشیدن تجا و زکند و در شما  
نیار و و سیر او مصنف سویی راننده و گذشته نباشد راننده و کشیدن سبب حقیقی باشد در معنی علت نبود تا وان نیاید و  
بگذر برای کفاره و تعلیق برای جزا سبب مجاز نیست چه سو کند و تعلیق برای برکت نه برای خنثی لیکن در مجاز نشسته  
حقیقت است چنانچه در حقیقت سبب محل حکم باید در شرط نیز باید چنانچه اجنبیه را که محل طلاق نیست است طالق کفنی لغو است  
و دخلت الدار فانت طالق گفته نیز لغو باشد اما اگر اجنبیه را آن تزوجت فانت طالق گویند و دیگر علماء ما جمیع است  
که تزوج در حکم علت مجلیه طلاق است از تعلیق بعلم لازم آید که در وقت ملک تباست محلیه طلاق نبود از شرط  
تعلیق که علت طلاق است لازم آید که در وقت تعلیق مجلیه طلاق باشد معارضه شد معارضه اعتبار نشسته سابقا گفت بیعی مطلق  
در هیچ اضافت علت است که وجوب حکم سویی او اضافت کرده شود و آن انواع است علت اسماد یعنی و حکم یعنی علت از روی  
م که حکم علت دارد او را علت آن حکم گویند و از روی یعنی از روی تا بشود و حکم از روی حکم یعنی حکم بدو پیوسته و چنانچه  
تعلیق نشسته چون بیعی مطلق برای ملک و علت اسماد یعنی لایحکام یعنی اسم علت دارد تا بشود و حکم او را است لیکن بیانی  
تعلیق نشسته چون بیعی بشرط اضافت علت اسماد لایحکام یعنی علت از روی حکم که از روی یعنی چون سنو که از علت حضرت  
بشود و حکم رضیه بدو پیوسته و مؤثر در آن مشقه است نه سو که سو نیست وقتت بمقام مشقه اقامه کرده و علت اسماد یعنی  
لایحکام ایجاب تعلق بشرط که از علت حکم میگویند بیعی عدم شرط مؤثر نشسته و حکم بدو نه پیوسته و علتی که در شرط است  
علت علت که بذات خود علت است از جهت تکلف و اسطه مشابهت بیعی از دو معنی که او را بشود علت است چون بیعی جزو  
که کبیر زود و جزو نیست و اگر آن پس حکم بدو پیوند او را علت حکم لایحکام یعنی گویند و شرط است که وجود حکم بدو  
دارد و در وجوب و آن انواع است بشرط محض چون آن دخلت الدار فانت طالق و شرط در حکم علت چون کس در آن  
باید کشیدن آنچه در وقت و شرط در حکم سبب چون کس در آن قید برای کیستی بنده و شرط اسماد لایحکام یعنی حکم شرط و اید و  
و نه پیوند از جهت تفریطی دیگر و علامت معیوت وجود است بدو وجوب وجود حکم تعلق ندارد و چون محض  
بیانی برای شکر ساز کردن و ایله شرط احکام است و آن دو نوع است ایله و وجوب که از جهت صلاح و نه  
است و ایله او اوان دو نوع است قاصه که بیعی است بریدن ناقص عقل قاصه چنانچه در کودکی و معقوبه و

8

مفسر  
در این  
مطلب

i

در این  
مطلب

و اثر او صحیح است نه در جواب و کماله و آن بلیغ و درستی علی متعلق است و از ازاو تو به تالیف است و بعضی چیزها  
 عارضی شود و آن دو نوع است سماوی که بی اختیار مردم حاصل شود چون صغر و جنون و عتیه و نسیان و نوم و ابله  
 و ورق و حیض و نفاس مرض و موت صبی غیر عاقل و مجنون ابله تا اندازند لیکن چون غیر نمتد منافی و موجب نیست  
 ملکی بنوم است مستقطعه نباشد و نمند در نماز زیادت بر یک نماز در روز تمام ماه رمضان و در زکوة تا  
 سال مسقط باشد و نزدیک امام ابو یوسف زعمه الله اگر سال در جنون حکم تمام سال دارد و بر طبقی قبل و بعد از  
 چیزی نباشد مگر و آن اطلاق و بکر ایمان آرد و از جنس و ائمه خود و تصرفات ایشان آنچه نفع و زیان  
 قبول همه صحیح است و آنچه زیان است چون طلاق و عتاق صحیح نیست و آنچه احتمال نفع و زیان دارد موقوف بر این  
 است و نسیان در حقوق عباد و عذر نیست و همچنین در حقوق الله مگر آنکه غالب التوجه باشد چون نسیان صحابه که در وقت  
 صوم نمند است و خوردن و آشامیدن طبیعی است محل آن باشد که نسیان و ائمه خود در آن عذر در باشد روزی که  
 منافی اختیار است افعال و افعال نایم معتبر نیست و اعمای کم خوات آرد و اگر زیاد بر شمارد و ز شود نماز ساقط  
 و ورق منافی مالیکه مال است منافی مالیکه غیر مال نیست چون حیوة دوم که در کس است او را نیست هم از این جهت  
 بکس است بخیزه قصاص کند و ورق و عتق بخیر است نه اند یعنی از یکدات چیزی بنده و چیزی آزاد نباشد و در این  
 اختلاف است نزدیک امام اعظم رحمه الله متوجهی و معتقد بعضی بنده است که جز عتق او موجود نشده و نزدیک  
 ابو یوسف و امام محمد رحمه الله متوجهی نیست و معتقد بعضی حر است مال سعایت در وقت او دین است و بعضی  
 منافی ابله است نه اند لیکن برای نماز طهارت بر سبیل عموم شرط است و برای روزه طهارت از حیض و نفاس و خطای  
 بحدی شرط شده اگر چه از حدت و جنابت شرط نیست او را نماز روزه بی پاک شدن جایز شده و قضاء نماز  
 حد تکمیل از جهت خروج سابقه گشت و روزه در حد تکمیل نیست قضاء اولاد شد و در جنس سبب است  
 موت علت رسیدن مال بوارت و دام دار است از جهت حق ایشان تصرفات مرین در عوض نقص شده که اگر  
 تصرف که احتمال نقص ندارد چون آزاد کردن بنده که از احکام معلق بموت دهند و موت احکام دنیا را بر دارد  
 میت عبودت و صلوات چون نفقه اولاد و مادر و پدر و جز آن مانند آنچه حاجت او است چون تمیز و قضا دین و سبب  
 از ثمن مالی و مواردی باقی ملا و حق غیر اگر عین است تا آن عین باقی است باقی باشد و اگر دین است مال سبب  
 باید تمیز قبل که در حیات او قبیل شده باشد و مقتسب که بکس بنده متعلق است چنانچه قبل و سکر و هزل و سبب  
 سوز و خطا و اگر اه قبل کافر و مستعجب بصفت خود احکام از حق و جهل که بخلاف است و سبب فتوی می باشد  
 نیست و جهل محلی در اجتهاد و جهل در محل اشتباه و جهل بشراغ کس که در درجه سبب استمان شده عذر است و  
 بطریق مباح چون شرب و او شرب خمر در راه یا اضطرار بجز اعان عذر است و سکر بطریق حرام چون شرب خمر  
 آن بی اگر اه و اضطرار عذر نیست مانع توجه خطاب نباشد و درین سکر اگر طلاق کوید یا رده آزاد کند واقع شود  
 شرع بر لازم آید کرده و از اربجد و فاصله و هزل یعنی سبب بی قصد یعنی حقیق و مجازی منافی رضا نیست

طلاق العتوه بخواند که طلاق الحیون  
 و اگر بین الحیون و العتوه قیالوا الحیون  
 من کلمه طلاق در اول الحیون

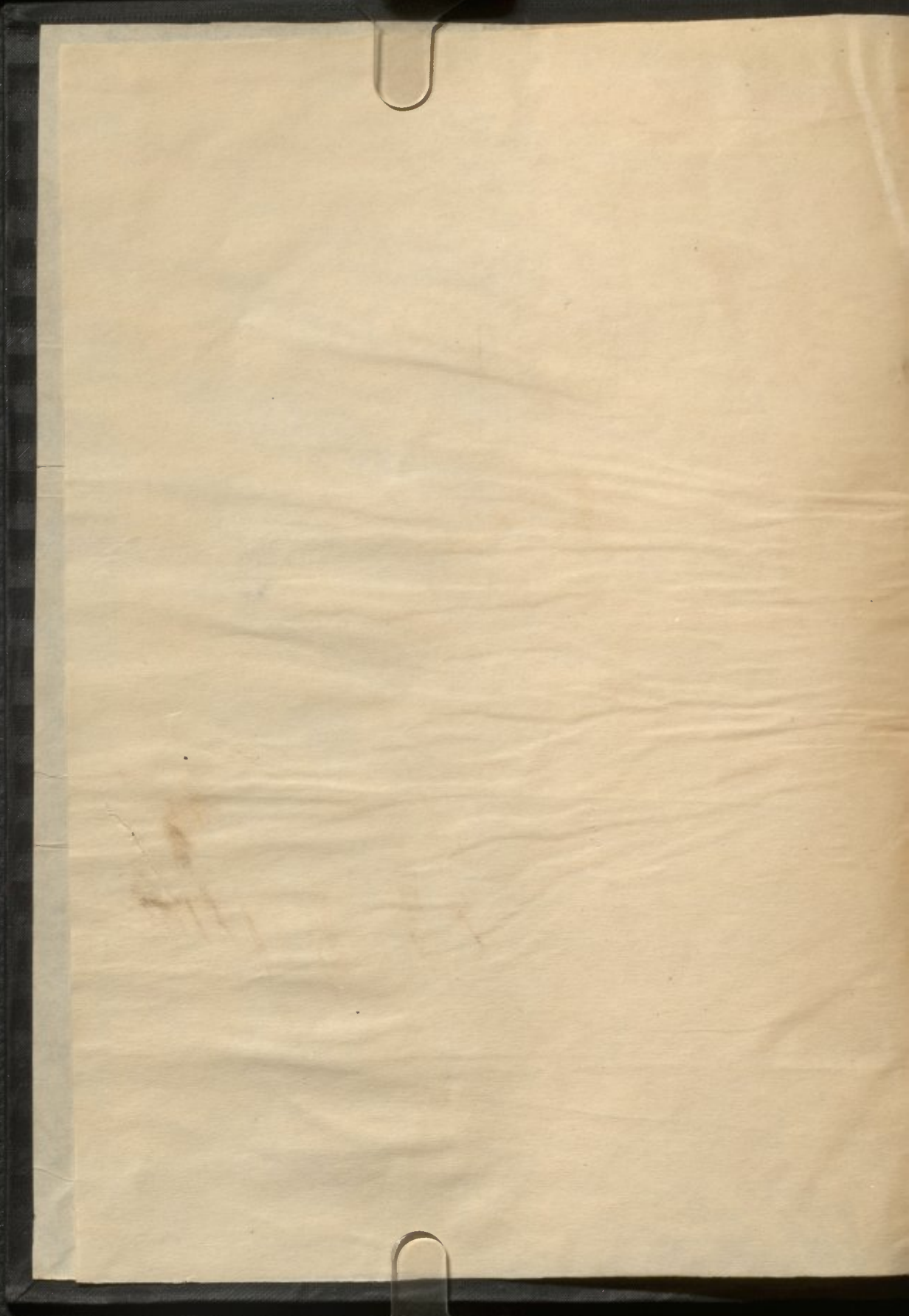
ماکی است بمنزه شرط چهار در هیچ بی بیان مدت و اگر بعد از اتفاق کردن بر هر بل غرض کند و بگوید که آن هیچ چیزی بر  
بود و هر بل باشد و اگر گویند از هر بل احواض کرد و بعد باشد و اگر اختلاف کنند یا گویند هیچ در ساطر کند شده بود نزدیک  
از نظر همه از جانب جبر را می باشد نزدیک امام ابو یوسف و محمد رحمان از جانب هر بل هر بل در هر بل اصل از آن است  
که گویند هر بل گویند از جهت اختلاف دین و سعه یعنی خفته عقل که بر خلاف شرع دارد و موجب جرمیت و در آغاز  
تکلیف نیست و در ساطر شود مال بسفیه بسیارند این خلاف قیاس نیست شده است قوله تعالی ولا تؤنوا السواء  
یعنی بعد از آنکه قیام الایة و سعه این موجب ترمیز چهارگانه و هیچ افطار روزه است بشرط آنکه شروع در روزه  
نشدند و از بعد از شروع در روزه افطار روا نیست لیکن از جهت سعه رخصت اگر افطار کند گفتات لازم  
در خطا در حقوق الله عزت است موجب اتم نیست و در حقوق عباد عزت نیست قتل خطا موجب تلافی شدن مال خطا موجب  
نشدن اگر اه منافی خطاب نیست فعلی که بر آن گناه کند اگر گناه در آن فعل است اگر اه کند تواند بود چون  
مال اضافت فعل سوئی گناه کند و قضایا و دینه و تاوان بر روی آید نه بر گناه و اگر گناه است تواند بود چون  
ن و در طی کردن و سخن گفتن فعل مختصر بر گناه بود اگر اه کند را بر بکاری اگر اه باشد حرام انواع است نوعی است که قابلیت  
نندارد و رخصت نه پذیرد چون زنا و قتل مسلم نوعی است که قابلیت ایاحت بخورد و چون رخصت خورد در آنکه  
کیضا را با ایاحت بدل شود و اگر درین قسم هر گز فعل بر رخصت نکند تا آنکه هلاک شود بر بکار کرد و نوعی است که قابلیت  
نندارد و قابلیت رخصت دارد چون اجراء کلید گوید در گناه با اطمینان دل بر ایمان و نوعی است که قابلیت ایاحت  
ندارد و غیر گناه و لیکن با گناه رخصت پذیرد چون اتلاف مال غیر اگر در دو قسم ازین از رخصت هر گز  
نیت که تا آنکه گفته شود شهادت بر گناه باشد زیرا که درین دو قسم رخصت با ایاحت است و در گناه شدن از جهت گناه  
اعلا از دین است پس موجب شهادت بود و عزیمت هم است احکامی یا که اصل اند و آن انواع است فرض و ایاحت  
و ایاحت در بیشتر اصل است پس عزیمت باشد در ایاحت عزیمت بر اینها واردند و ایاحت اصل است که بنده همه خود در  
ت گذارند و هیچ نفی غیر طاعت نکند از چه نوع حادی تعالی متوالی است پس کسی که متوالی باید لیکن از جهت مزوره  
در بعضی اوقات با امور معاش و استعمال مجامع گشته برین طریق مجامع مبنی بر عذر باشد و اخذ رخصت کرد  
ایام عزیمت در بیشتر و آنکه در کتاب ایاحت بیشتر اصل گناه ایاحت عین مراد باشد که رخصت است عین است ازین  
لازم نیاید که ایاحت فعل نیز اصل باشد و ایاحت عین منافی است نام مذکوره نیت می تواند بود که عین چیزی از ایاحت  
در فعل آن حرام بود پس چون طعام بر عین او مجامع است و کسی که روزه فرض است خوردن حرام است و حیثه در وقت مجامع  
او مجامع شده در خوردن بعد از آنکه که خوردن مجامع شود و رخصت است هر چند که منی است بر عذر نیک  
افطار روزه ماه رمضان بخورد و فرض او اجراء کلید بجز بعد از گناه و مانند آن و هم چنین شروع غسل در طهارت  
در قطع موضع نجس است و شستن نجس بجای موضع و پشمیغ و یا و گشت از گناه بجای نیت و دیگر نیکوهای دشوار  
را هم سابقه بود و از آنست بخاطر ما بسیار است که بر گفته اند و بجای آن چیزها انسان شروع شده از روی تحقیق

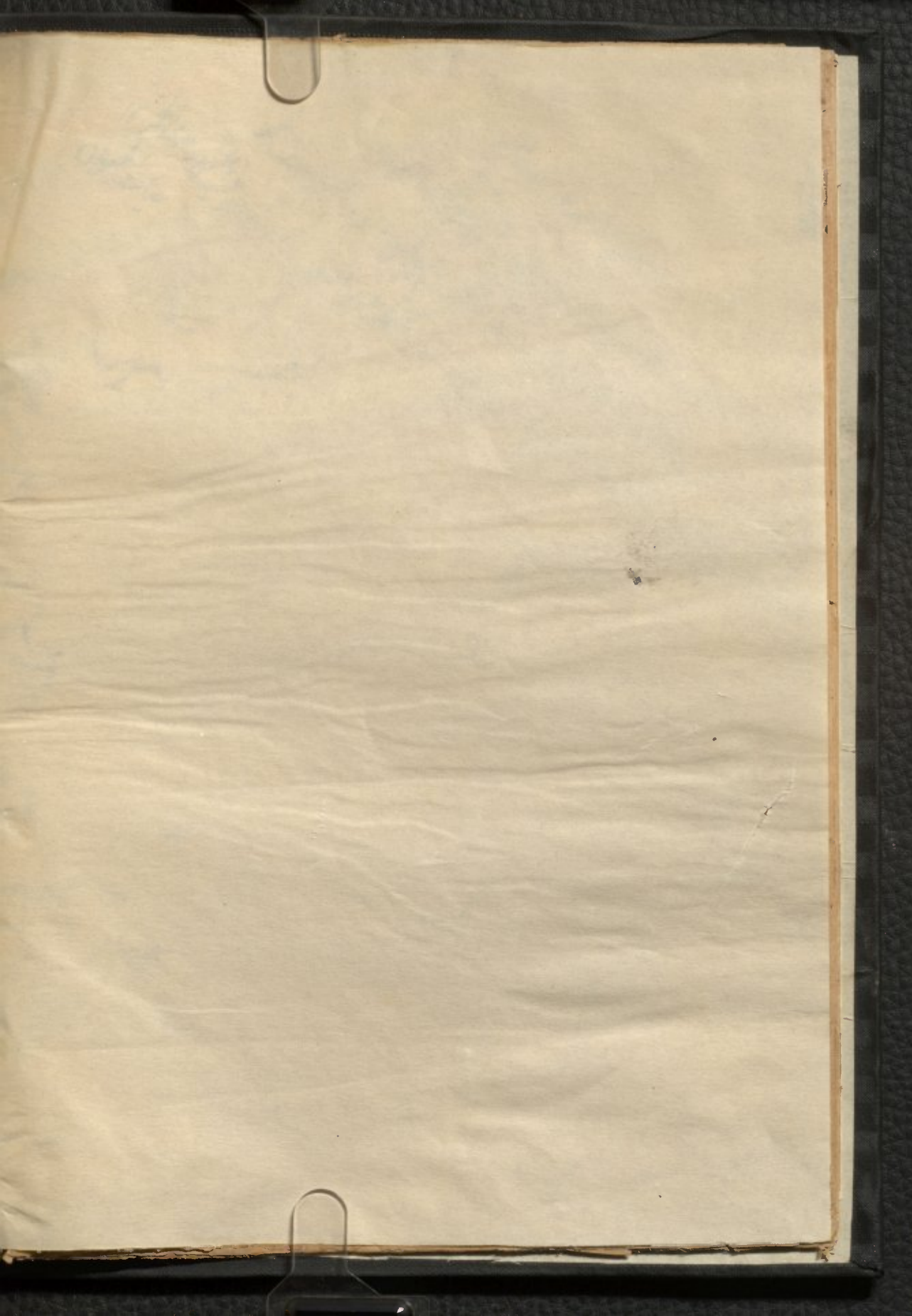












### 57. A Phy...

The Market  
In the process  
in the silver  
belong. About  
largest, especially  
the rest, in 1871

Remarks	1
Remarks	2
Remarks	3
Remarks	4
Remarks	5
Remarks	6
Remarks	7
Remarks	8
Remarks	9
Remarks	10
Remarks	11
Remarks	12
Remarks	13
Remarks	14
Remarks	15
Remarks	16
Remarks	17
Remarks	18
Remarks	19
Remarks	20

The above  
from the  
1871  
Express  
In the  
carried out by  
Baker (1871)  
any functional

10